



قدم اول

«قدم اول» نگاهی است مختصر به آنچه پیش روی شماست.

۳ «پیشه» درباره پیشه‌های سنتی است که زمانی پیش از این، در یزد حسابی رونق داشته است.

۱کنار دستگاه، روی دیوار کارخانه، سفره سیاه و سفید بزرگی خودنمایی می‌کند. سفره‌ای که ۱۵۰ساله است و با دستگاه احرامی بافی بافته شده است. پیرزن دستی روی سفره می‌کشد و مثل کسی که شعر می‌خواند شروع به خواندن نقش‌های روی سفره می‌کند.}

۶ «سبزینه» شرح کاشت، داشت و برداشت گیاهی است که تا همین سال‌ها به‌ویژه در بین خانم‌ها حسابی مشتری داشت. حالا باید منتظر بود تا بهار بگذرد و شهر یور ماه برسد. باید دل به صبوری مرد کشاورز داد تا بذر کاشتن‌هایش در دل خاک به بار بنشینند و تبدیل به حنایی شود خوش آب و رنگ‌تر از تمام حناهای منطقه.}

۸ «طبیعت» روایتی است از گشت و گذار در دل قدیمی‌ترین پارک ملی کشور.

۵ «با یکپاک» از کنار محوطه موزه می‌افتیم توی راه خاکی که در دل منطقه پیش می‌رود. از کنار جاده سولگرد، راهنمان را به سمت پاسگاه محیط بانی «آلمه» در دل پارک ملی گلستان کج می‌کنیم. دشت هموار است و یکدست؛ پوشش گیاهی خوبی هم دارد. قطار خودروهای عبوری از جاده آشنانه به جنگل همچنان از دور دیده می‌شود.}

۱۲ «شهرگردی» درباره دره‌شهر است و دیدنی‌های فراوان آن.

۱۳ «شهر تاریخی سیمره (ماداکتو) در حاشیه غربی دره‌شهر قرار دارد. قدمت این شهر باستانی به حدود هزار و ۴۰۰ سال پیش یعنی به اوایل قرن‌های اسلامی و اواخر دوران ساسانی بازمی‌گردد و مرکز ایالت مهرجان قذق یا مهرجان کدک بوده است.}

۱۴ «تاریخ» درباره کوهی است که ریشه در تاریخ همدان و باورهای کهن مردم آن دارد.

۱۵ «این منطقه به دلیل وجود عواملی مثل موقعیت قرارگیری خورزنه نسبت به خورشید و شهر همدان، وجود غارهای دستکند، حکاکی و برآمدگی‌هایی به صورت دایره، صخره‌های خاص با حالت‌های ایستاده و یک‌بنای مدفون در زیر خاک، باورهای زیادی در اذهان مردمان بومی شکل گرفته و دارای ویژگی‌های فرهنگی و اعتقادی خاصی در بین مردم شده است.}

۱۶ «خیابان غذا» درباره دسری است که این روزها در گرمای تابستان، حسابی می‌چسبد.

۱۷ «فالوده یا پالوده نوعی دسر یخی و از فراآورده‌های سنتی است که در قدیم (ایام به شیوه سنتی تولید می‌شد. امروزه با دستگاه‌های ویژه و ماشین آلات، سریع و آسان‌تر تهیه می‌شود اما هنوز هم بسیاری از زنان کرمانی فالوده را در خانه‌هایشان تهیه می‌کنند.}

در هیاهوی تلسکوپ «جیمز وب» که همه نگاه‌ها را متوجه آسمان کرده است

مهیب ولی پرشکوه

هدیه سادات میر مرتضوی

توی کلاس آموزش داستان‌نویسی کنار تخته ایستاده بودم و به هنر جوهای نوجوانم می‌گفتم در دنیای آدم‌ها ترس‌های زیادی وجود دارد. اگر نسبت به ترس‌های خودتان و اطرافیان‌تان شناخت درست پیدا کنید، هر کدام این ترس‌ها می‌تواند سوژه‌هایی برای یک داستان باشد. ماژیک را توی دستم تکان دادم و گفتم مثلاً... نیایش فوری گفت: «ترس از سوسک». همه از حرفش خندیدند و من روی تخته نوشتم: «سوسک». ثمین صدایش را آهسته کرد و گفت: «ترس از دزد». سوسن ابروهایش را در هم کشید و زمزمه کرد: «ترس از خون». چشم‌های حدیث توی صورتش گشاد شد: «ترس از فضا. من تا حد مرگ از فضا و عظمتش می‌ترسم».

حدیث حرفش را ادامه داد و بچه‌های دیگر در جوابش چیزهایی می‌گفتند و من ماژیک به دست آن کنار، دختر سه ساله‌ای شده بودم که در خانه کوچکی انتهای بولوار فرودگاه مشهد روی پشت‌بام کنار خواهرهایش دراز کشیده است. کف پشت‌بامی با موکتی بنفش که رویش ردیف تشک‌ها و پتوها با ملحفه‌های تترن هُرم گرما را در نرمی لطیف و خنکشان محو می‌کردند. بالای سر تا چشم کار می‌کرد، آسمان یکدست سیاه بود و بی‌نهایت ستاره.

نرگس ۱۰ ساله که تازه کتاب «رضا در فضا» را خوانده بود، درباره ستاره‌ها حرف می‌زد و از آدم فضایی‌ها تعریف می‌کرد که ممکن است هر لحظه به زمین حمله کنند و من و ریحانه پنج ساله که بخش‌هایی از نوار قصه را شنیده بودیم، بقیه ماجرا‌ها را با تخیلات خودمان و حرف‌های نرگس قاطی می‌کردیم و در حالی که گوشه‌های پتوی مشترکمان توی مش‌های کوچکمان مچاله بود و نفسمان در سینه حبس، به آسمان بالای سر زل می‌زدیم. من هم چشم‌هایم را فشار می‌دادم و می‌فکرم که از هر طرفش یک شیخ سیاه می‌دیدم که با یک چتر سیاه دارد رو به پایین پرواز می‌کند. حتی صورتش هم معلوم بود که خنده ترسناکی می‌کرد و مطمئن بودم دارد مستقیم روی پشت‌بام ما می‌آید. از فکر اینکه همین الان به ما حمله نکند، در آن هوای گرم تابستان سرم را زیر پتو می‌کردم و به سمت مامان که مدت‌ها می‌شد خوابش برده بود می‌چرخیدم و محکم از پشت بغلش می‌گرفتم. حدیث که درباره ترس از فضا گفت تازه فهمیدم بدون اینکه متوجه باشم این ترس همیشه با من بوده است. از همان روزهای خردسالی تا حالا. حتی از تماشای فیلم‌هایی با لوکیشن فضا مثل «آودیسه فضایی» یا «میان ستاره‌ای» دچار استرس شده‌ام و جالب اینکه با وجود همه این ترس‌های مرموز و ناشناخته، باز صفحات مربوط به فضا را دنبال می‌کنم و آمار آخرین اخبار دستاوردهای سازمان‌های فضایی را دارم.

نمونه‌اش اخبار مربوط به تلسکوپ فضایی «جیمز وب» که از مدت‌ها قبل سازمان «ناسا» موفقیت آن را مساوی با یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای بشری در حوزه کیهان‌شناسی می‌دانست. قدرتمندترین تلسکوپ که تا به حال در طول عمر کره زمین، به فضا پرتاب شده است. این تلسکوپ که از سال گذشته به فضا رفته، این روزها بعد از طی سفری طولانی به موقعیتی رسیده است تا بتواند نخستین تصاویر خود را که به نسبت تلسکوپ هابل، کیفیت فوق‌العاده‌ای دارند به زمین مخابره کند.

عکس‌هایی که چند روزی می‌شود همه‌اها لی کره زمین را به واکنش وادار کرده است. از آن‌هایی که در قطب زندگی می‌کنند تا آن‌ها که خانه‌هایشان در مناطق استوایی است. از مردمی در کشورهای آفریقایی تا مردم سرزمین‌های اروپا. همه‌اها لی کره زمین از هر رنگ و نژاد و زبان، این روزها چشم به تلسکوپ می‌دارند که برایشان تصویری خارق‌العاده ارسال می‌کند.

مثل تصویر کهکشان‌ها قبل از مه‌بانگ یا بینگ‌بانگ یا انفجار بزرگ، همان انفجاری که آن را آغاز پیدایش جهان فعلی می‌دانند و مربوط به زمانی است که کهکشان‌ها از جمله کره زمین ایجاد شده‌اند. حالا ما در سال‌ها بعد از این حادثه، بر روی کره زمینی که دوره‌های مختلفی را پشت سر گذاشته، از یخبندان‌های عظیم، تا برخورد با شهاب‌سنگ و انقراض نسل موجوداتی مثل دایناسورهای غول‌پیکر، نابودی گونه‌های متفاوت گیاهی و حیوانی، دوران زلزله‌ها و آتش‌فشان‌ها و... به نقطه‌ای مهم از تاریخ جهان هستی رسیده‌ایم که هر یک با تلفن همراهی در دست و با آسان‌ترین روش، به تصاویر درخشان تلسکوپ جیمز وب خیره شویم، به نقاط کوچک و درخشان که هر یک کهکشان‌ها هزاران ستاره بودند و خیلی از آن‌ها ۱۳ میلیارد سال قبل نابود شده‌اند.

مهیب نیست؟ مهیب ولی پرشکوه و غم‌انگیز. جیمز وب آنجا در فضای لایتناهی برای خودش می‌چرخد و سرزمین‌های ناشناخته را کشف می‌کند. با تصاویری که بیشتر به معجزه می‌ماند. آن در آمیختگی معرکه رنگ‌ها، آن درهم شدن طیف‌های نوری، از سحابی سیاره‌ای حلقه جنوبی با رنگ‌های آبی و نارنجی‌اش تا سحابی شاه‌تخته باران نور بر فضای مه‌آلودش و پنج‌قلوهای استفان؛ پنج کهکشان با آن طیف رنگی بی‌نظیر بنفش و آبی و قرمز، سوسنی و سورمه‌ای و صورتی و نقاط ریزی که هر کدام می‌تواند یک منظومه با هزاران ستاره باشد. آن همه منظومه، کهکشان، سیاره و ستاره. و وقتی زانوانت از این هیبت به لرزه می‌افتند که بدانی تصاویری که جیمز وب برابیمان می‌فرستد به اندازه دانه‌ای‌شن در مقابل عظمت کیهان است.

چه کسی می‌داند در دل هر یک از این نقطه‌های نورانی چه حیات‌هایی وجود داشته و دارد؟ در آن سرزمین‌های دور چه تمدن‌هایی وجود دارد؟ چه هنرمندهایی آمده‌اند و اثری به جا گذاشته‌اند و رفته‌اند؟ چه سیاست‌مدارانی جنگ‌ها برافروختند؟ چه بی‌گناهیانی کشته شدند؟ چه مهربانی‌هایی قلب‌ها را به هم پیوند زده است؟

با همه ادعاها و تکبرها، با همه پیشرفت‌های علمی پیچیده و دستاوردهای ارزنده، هنوز در مقابل این جهان و اسرارش و در برابر این عظمت بی‌کرانش کوچک و ناتوانیم. درست مثل کودکی که در عالم سادگی، شب با نگاه به آسمان آدم فضایی‌هایی را می‌بیند که با چترهای سیاه‌شان به پشت‌بام منزل فرود می‌آیند و باز برای اینکه از این فکرها بیرون بیاید و آرامش پیدا کند به همان آسمان پر ستاره پناه می‌برد و زیر لب ترانه‌ای از نوار قصه خواهرش می‌خواند: «ستاره‌ها، ستاره‌ها، اون بالا بالاها، دلم می‌خواه، منم بیام، اون بالا پیش شماها، شب که می‌شه، تو آسمون، ستاره‌ها، چشمک زنون، همه قشنگ و دیدنی، کار خدای مهربون.» و سال‌ها طول می‌کشد تا آن کودک بفهمد نور خیلی از این ستارگان، مربوط به مدت‌ها قبل است و بسیاری از این نقطه‌های چشمک‌زن زیبا، هزاران سال است که مرده‌اند.